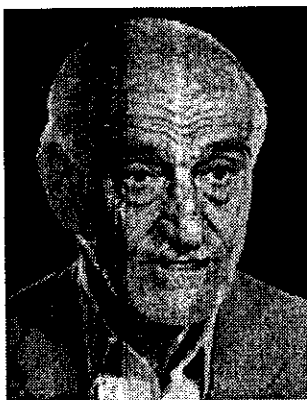


شانزدهم آذر، قلب تپنده جنبش دانشجویی

گفت‌وگو با حسین شاه‌حسینی - از فعالان نهضت ملی ایران



ملی داد. شانزدهم آذر تا آن روز اصلاً نامی نداشت. همین که کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد و حکومت وابسته به شاه در اسرع وقت تشکیل شد، سپهبد زاهدی در رأس آن قرار گرفت و علی‌امینی وزیر دارایی شد. رژیم کودتا تلاش می‌کرد تا به سرعت مسئله نفت را به شکلی خاتمه بدهد. به دنبال دستور تعطیلی عمومی بازار، فرماندار نظامی سعی کرد جلوی حرکت‌های نهضت مقاومت ملی و بستن بازار را به عنوان روز محاکمه دکتر مصدق بگیرد. خوشبختانه تمام بازار تهران تعطیل شد و شاه به عواملش در فرمانداری نظامی دستور داد کرکرها را علامت بگذارند و بخشی از سقف بازار را نیز خراب کردند. حتی بخشی از کرکرها را بالا کشیدند و اموال بعضی‌ها را غارت کردند و همچنین تعدادی از سردمداران بازار را که در آن موقع با نهضت مقاومت ملی همکاری می‌کردند به فرمانداری احضار کردند. نظیر: حاج محمود مانیان، حاج تقی انوری، مرحوم شمشیری، حاج عباسعلی اسلامی، حاج غلامحسین اتفاق، حاج محمود و علی حریری. تعدادی از آنها را بنا به توصیه آقای فلسفی آزاد کردند و تعدادی از آنها را به خاک تبعید کردند، از جمله حاج تقی انوری، شمشیری و همچنین مرحوم حاج محمود مانیان. این حرکت باشکوه بازار در میان طبقه تحصیل کرده از جمله دانشگاه، زمینه‌های بسیار خوبی را فراهم کرد. بعد دولت اعلام کرد که نیکسون، معاون آیزنهاور رئیس‌جمهور امریکا، می‌خواهد به ایران بیاید. بر مبنای تحلیل ما، او می‌خواست با عوامل و دست‌اندرکاران کودتا دیداری داشته باشد که ببیند پول‌هایی که در این کار خرج کرده‌اند مثمر ثمر واقع شده یا نه. ابتدا قرار بود در چهاردهم آذر نیکسون وارد ایران بشود، همچنین بنا بود سفارت انگلیس که به پیشنهاد دکتر فاطمی و دستور دکتر مصدق تعطیل شده بود، بازگشایی شود.

چه روزی بنا بود سفارت انگلیس بازگشایی شود؟

قرار بود سفارت انگلیس قبل از شانزدهم آذر بازگشایی شود. ولی بعداً متوقف شد و بعد از شانزدهم آذر، دستور بازشدن آن را دادند و "دیویس رایت" کاردار سفارت قرار بود به ایران برگردد. نهضت مقاومت ملی درباره بازگشایی سفارت انگلیس اعلامیه شدیداللحنی داد. بازار، در پی زندانی و تبعید شدن اکثریت شخصیت‌های آن، دوباره توسط عده‌ای از دانشجویان و بازاریان تعطیل شد و این‌گونه اعتراض خود را به مردم ایران و جهان رساندند. در آن روز آقا سید مهدی حاج‌قوام که از وعظ معروف و از اندیشمندان عارف و عضو جامعه علمی تهران بود، در محل "چهارسوق بزرگ بازار تهران" روی چهارپایه منبر رفت که عده‌ای از روحانیون نظیر

چشم‌انداز ایران قصد دارد در مورد سه نقطه عطف جنبش دانشجویی - شانزدهم آذر ۱۳۳۲، اول بهمن ۱۳۴۰ و هجدهم تیرماه ۱۳۷۸ - تحقیقاتی انجام دهد و وجوه اشتراک و افتراق این سه نقطه عطف را شناسایی کند. با توجه به این که شما و مرحوم رادنا در کنار مرحوم آیت‌الله زنجانی هسته اول بنیانگذار نهضت مقاومت ملی بودید؛ فضای سیاسی شانزدهم آذر ۱۳۳۲ را برای ما توضیح دهید نهضت مقاومت ملی قبل و بعد از شهادت این سه بزرگوار، تنها ارگانی بود که راه مصدق را ادامه می‌داد، تحلیلش از شرایط چه بود و چه اقداماتی انجام می‌داد؟ آیا کسی یا گروهی تحریکاتی در دانشگاه انجام داده بود که ارتش وارد دانشگاه شد و حریم آنجا را شکست؟ آیا حرکت دانشجویی ربطی به آمدن نیکسون به ایران و یا بازگشایی سفارت انگلیس داشت؟ رابطه این وقایع با جنبش دانشجویی چیست؟ امیدواریم با توضیحات شما، دانشجویان امروز بتوانند درس عبرتی از تاریخ بگیرند.

همان‌طور که مستحضرد، من عضو کمیته نهضت مقاومت ملی، در خدمت حضرت آیت‌الله زنجانی بودم و این موجب شده بود که در مسیر جریان‌ات قرار بگیرم. کمیته نهضت مقاومت ملی اولین دسته‌ای بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شد و ادامه‌دهنده راه، انگیزه‌ها و زنده‌نگه داشتن تفکر دکتر مصدق بود. این که در راستای کسب آزادی‌هایی که دکتر مصدق به آن معتقد بود، ضرورت داشت برای مردم این مملکت و برای نجات میهن از دست استعمار و استبداد تلاش کند. تعطیلات بسیاری در تهران، بر مبنای دستور نهضت مقاومت ملی انجام گرفت. به دنبال آن بود که حس امید در مردم زنده شد؛ و آن هم در شرایط خشونت‌ها و سرکوب‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد که می‌خواستند هر صدایی را در نطفه خفه کنند. این فعالیت‌ها عبارت بودند از: تعطیل بازار، پخش اعلامیه‌ها، نشریات راه مصدق و نهضت دکتر مصدق، نشر دفاعیات دکتر مصدق، ارتباط با خانواده‌های زندانیان سیاسی و کلاً اطلاع‌رسانی به مردم. احزاب ما، قبل از کودتا آن همبستگی لازم را نداشتند. در جلساتی که تشکیل می‌شد، نمایندگان احزاب هم شرکت می‌کردند و مشترکاً تصمیم می‌گرفتند. مخالفت با حکومت کودتا، شرکت در انتخابات دور هجدهم و دادن لیست کاندیدا از دیگر کارهای نهضت مقاومت ملی بود.

در دور هجدهم یک لیست کاندیدا، از میان وزرای دکتر مصدق و شخصیت‌های مورد قبول، هم برای مجلس سنا و هم برای مجلس شورای

آقاسید صادق رضوی پسر آقا میرزا سیدعلی رضوی قمی، شیخ باقر نهاوندی و صدر بلاغی نیز در آنجا حضور داشتند. البته رأس این مطلب و شاه بیت آن، ورود نیکسون به ایران بود. او به استناد یکی از آیات قرآن گفت: «اختیار تان را به دست اجنبی و همان ادیان نهضت، آریا به هیچ وجه نمی‌تواند با شما ارتباط دوستانه داشته باشند. اینها منافع شما را به خطر می‌اندازند.» بعد از سخنرانی، همان روز بازار تعطیل شد و خود من از کسانی بودم که پای همان چهار پایه ایستاده بودم و بیسهم هم از طرف چهارسوق کوچک و هم از طرف بازار آهن‌کرها حمله کردند و آقاسید مهدی حاج قوام و پسر آقاسید صادق رضوی را دستگیر کردند. آن دوران به زندان مهرآباد بردند، زیرا در زندان‌های دیگر جا نبود. در آن روز تمام بازارهای مرتبط با چهارسوق بزرگ نظیر بازار آهن‌کرها و بازار نجارها به تعطیلی کشیده شد و اعتراضی هم به تجدید رابطه با انگلستان انجام گرفت. شروصدای زیادی در سطح جهان ایجاد کرد و رویداد بازار این امید را به دانشجویان و طبقه تحصیل کرده داد که فقط آنها در صحنه سیاسی نیستند، بلکه طبقه کاسب و بازاری‌ها هم در این مرحله نقش بسیار مؤثری دارند. در چنین موقعیتی بود که کمیته نهضت مقاومت ملی بر آن شد تا به عنوان اعتراض اعلامیه‌ای بدهد و حرکتی در کانون مقاومت دیگری یعنی در دانشگاه نیز ایجاد نماید. در اعلامیه نهضت مقاومت ملی گفته شده بود که نیکسون روز شانزدهم آذر به ایران می‌آید؛ و قرار بود تظاهراتی در اعتراض به ورود او انجام شود، البته او هجدهم آذرماه به ایران آمد. پس از انتشار اعلامیه نهضت مقاومت ملی، در حمایت از این اعلامیه، جامعه اصناف بازرگانان هم اعلامیه‌ای داده بودند که در آن به تبعید مرحوم شمسی‌ری و حاج تقی انوری، دستگیری حاج محمود مانیان و دیگر رهبران و نیز خراب کردن سقف بازار و اجازه ندادن به باز شدن خیلی از مغازه‌ها اعتراض کرده بودند. در پی این اعتراض، خواستند روز شانزدهم

شرایط بحرانی عبارت بودند از: الف) ورود نیکسون به ایران، ب) بازگشایی سفارت انگلیس و تجدید رابطه با آن، ج) محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی در اتاق‌های دربسته و دادن کارت ورود به افراد مزاحم برای اخلال‌گری در نظم دادگاه، د) سرکوب‌ها و مزاحمت‌هایی که برای بازاری‌ها به دلیل مقاومتشان ایجاد کرده بودند. کشتن کریم‌پور شیرازی، آن هم به آن شکل فجیع

آذرماه را - که قرار بود نیکسون وارد ایران شود - به عنوان تعطیل عمومی اعلام کنند. شرایط بحرانی عبارت بودند از: الف) ورود نیکسون به ایران. ب) بازگشایی سفارت انگلیس و تجدید رابطه با آن. ج) محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی در اتاق‌های دربسته و دادن کارت ورود به افراد مزاحم برای اخلال‌گری در نظم دادگاه، یک ورزشکار باستانی را نیز کنار مصدق در زندان گذاشته بودند که او هر روز صبح با انجام ورزش باستانی و میل گرفتن، مصدق را اذیت می‌کرد. د) سرکوب‌ها و مزاحمت‌هایی که برای بازاری‌ها به دلیل مقاومتشان ایجاد کرده بودند. ه) کشتن کریم‌پور شیرازی، آن هم به آن شکل فجیع؛ (که البته بازاریان روز هجدهم را تعطیل کردند). روز پانزدهم در دانشگاه حرکت‌های اعتراض آمیز به بازداشت‌ها، محاکم و ورود نیکسون صورت گرفت.

این اعتراضات از کدام دانشکده‌ها شروع شد؟

اعتراض‌ها از دانشکده پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم آغاز شد. جلوی این دانشکده‌ها هر روز تظاهراتی در اعتراض به مسائلی که در این مملکت اتفاق می‌افتاد و همچنین دستگیری شخصیت‌های سیاسی دانشگاه از جمله مهندس قاسمی - که از دانشکده فنی او را گرفته بودند و به خارک تبعید کرده بودند - می‌شد. تبعید اینها زمینه‌هایی را در دانشگاه ایجاد می‌کرد. این جزئیات روز چهاردهم و پانزدهم هم ادامه داشت. اما تحلیل نهضت مقاومت ملی این بود که چون نیکسون می‌خواست به ایران بیاید، در آن شرایط باید یک جو آماده ایجاد بکنند و در نتیجه امکان دارد که در پی خشونت‌ها که در بازار انجام دادند، دانشگاه را هم متشنج کنند تا بتوانند بهره‌برداری نمایند و نیکسون با یک جو آرامی بتواند به ایران بیاید.

اعضای کمیته در منزل آقای رحیم عطایی نشسته بودیم و از دانشگاه خبرهایی از طریق آقای باقر رضوی، از فعالان انجمن‌های اسلامی می‌رسید. خبرهایی هم از آقای عزت‌الله سبحانی می‌رسید. نشریات نهضت مقاومت ملی از طریق باقر رضوی و یک عده نزدیک به مهندس سبحانی در دانشگاه‌ها توزیع می‌شد. همزمان با حرکت‌های دانشجویی در روز پانزدهم، تحلیل نهضت مقاومت ملی این بود که رژیم حتماً در دانشگاه هم حرکت خشونت‌آمیزی می‌کند تا خفقتانی ایجاد بشود (همان‌طور که در بازار خفقان ایجاد شده بود)، تا نیکسون وارد ایران بشود. اصلاً نیاز حرکت رژیم ایجاد این خفقان بود. صبح اول وقت شانزدهم آذر، دانشجویان به دانشگاه می‌روند ولی می‌بینند که پلیس در صحن دانشگاه است. به بیرون دانشگاه و هر دانشکده‌ای را جداگانه محاصره کرده‌اند، از جمله دانشکده داروسازی و پزشکی، حقوق و علوم. در این هنگام سر ساعت هشت همه دانشجویان به سر کلاس‌های خودشان می‌روند؛ و جو را بسیار متشنج می‌بینند. اطراف دانشکده‌ها یک عده

سرباز که آن موقع به آنها جاننازهای ارتش می‌گفتند، با آن لباس‌های خاص ایستاده بودند.

در ابتدا دانشکده فنی از آرامش نسبی برخوردار بود. گویا آقای دکتر شمس مشغول تدریس نقشه‌برداری بوده است که چند تن از گروهان‌های ارتش وارد کرندور دانشکده فنی می‌شوند. به کلاس دکتر شمس مراجعه می‌کنند، دوتفر لباس شخصی هم با اینها وارد کلاس می‌شوند و یکی از دانشجویانی را که انتهای کلاس بوده به گروهبان‌ها نشان می‌دهند. دکتر شمس از بردن دانشجو توسط گروهبانان جلوگیری می‌کند. به مجرد اعتراض و ممانعت دانشجویان، چند ارتشی دیگر هم وارد عمل می‌شوند. به زور و به عمد حتی این دانشجو را زیر میز بیرون می‌فرستند، اما او را از زیر میز می‌کشند و کتاب‌هایش را هم توی سرش



بعضی با لباس‌هایی که از کارمندان آزمایشگاه‌ها گرفته بودند و با لباس‌های کار، آچار به دست گرفته فرار می‌کنند. بعضی هم در اختیار نیروهای نظامی قرار می‌گیرند که آنها را داخل کامیون‌ها می‌اندازند و می‌برند و خون‌ها ریخته می‌شود. آقای مهندس خلیلی و آقایان اساتید براساس گزارش‌هایی که به نهضت مقاومت ملی داده‌اند، به دکتر سیاسی رئیس دانشگاه مراجعه می‌کنند و او می‌گوید که: "آقا اینها جنابزاده‌های شاه هستند و من جلوی اینها کاری نمی‌توانم بکنم، از این جهت خود من هم دچار این بحران هستم."

به دلیل تیراندازی‌هایی که کرده بودند، خودبه‌خود آب شوفاژها در سطح اصلی دانشکده راه افتاده و خونابه نیز در کنار خون‌ها ایجاد کرده بود. در نتیجه کلاس‌های درس دانشگاه تعطیل می‌شود. دکتر سیاسی و شورای دانشگاه هم جلسه فوق‌العاده تشکیل می‌دهند و گزارش "شرف‌عرضی" برای شاه تهیه می‌کنند که نیروهای مسلح این کارها را کرده‌اند و این مسائل پیش آمده است.

فردای آن روز شاه، تیمسار مزینی را برای دلجویی و تحیب به دانشگاه می‌فرستد تا خودش را از این گناه و تقصیر تبرئه بکند. همان تیمسار مزینی که در قتل افشارطوس نقش بسیار مؤثری داشت؛ با خانواده‌های شهدا ملاقات می‌کند، در دانشگاه از اساتید و رؤسا عذرخواهی می‌کند. ولی نهضت مقاومت ملی در فردای آن روز معذرت‌خواهی، نشریه‌ای به نام "راه مصدق" منتشر کرد و علاوه بر این که گزارش وقایع این جریان را شرح می‌دهد، سندی ارائه می‌دهد که دیروز در فرمان صبحگاهی در لشکر دو زرهی از آن سه گروهبانی که اول به اتاق دکتر شمس وارد شدند، طی نامه شماره ۲۱۲۲ مورخ ۱۳۳۲/۹/۲۰ تجلیل و تحیب کرده‌اند:

"از لشکر دو زرهی به ستاد رکن دو یکه کلیه واحدها و دوایر دولتی تابعه منتشر شود که از افراد دسته جانباز، در اثر جدیت و فعالیت که در مأموریت دانشگاه تهران، روز دوشنبه شانزدهم آذرماه مشاهده گردیده، تشویق شوند. لذا کلیه افراد به دریافت پاداش تقدی مقتخر و سه نفر از آنها به درجه گروهبان دومی و چهار نفر به درجه سرجوخگی ارتقا داده

می‌زنند و کشان‌کشان از در بیرون می‌برند. اسم آن دانشجویان الان یاد نیست. هنوز در کلاس بسته نشده، چهار گروهبان دیگر وارد کلاس می‌شوند و آن لباس شخصی همراه با آنها بوده دانشجوی دیگری را نشان می‌دهد. زمانی که دانشجوی دوم را می‌گیرند، دانشجوی سوم روی نیمکت می‌رود و براساس گزارشی که به نهضت مقاومت ملی دادند، می‌گوید: "آقا ما چقدر بی‌عرضه هستیم، چقدر بدبخت هستیم. این کلاس نیست، این درس نیست، یک عده‌ای بدون این که از استاد و از کادر دانشگاه اجازه بگیرند وارد کلاس می‌شوند و هیاهو در می‌گیرد، تف به این کلاس و تف به این مملکت!" و در عین حال که این شعارها را می‌دهد فریاد می‌زند: "درود بر دکتر مصدق" و "مرگ بر رژیم سلطنتی شاه"، کلاس به هم می‌خورد. وقتی بیرون می‌آیند، دانشجویان به دفتر مهندس خلیلی، رئیس دانشکده و همچنین آقای دکتر عابدی، معاون دانشکده می‌روند و می‌گویند: "زنگ را بزنید، کلاس‌ها را تعطیل کنید." با تعطیلی کلاس‌ها، آقایان قندچی و شریعت‌رضوی و بزرگ‌نیا (دانشجویان کلاس دکتر شمس) می‌بینند در کریدور دانشکده سربازها جلوی در را گرفته‌اند و هر گروهی از این بچه‌ها که می‌آیند، با این مشکلات مواجه می‌شوند. تک‌تک این آقایان و ارتشی‌هایی که آنجا ایستاده‌اند، عده‌ای را نشان می‌کنند. بعضی‌ها را با ضرب و شتم می‌گیرند و در کامیون‌های ارتشی می‌اندازند. یک عده هم مقاومت می‌کنند و می‌مانند. گروهبان‌ها اینهایی را که می‌ایستند و حرکت نمی‌کنند یا به کریدورهای دیگر می‌روند، تعقیب می‌کنند و یک‌باره وقتی همه در سالن اصلی طبقه اول قرار می‌گیرند، فرمان آتش می‌دهند. پیش از شلیک مأموران، آقای قندچی جلو می‌آید و می‌گوید: "بزنید ما کاری نکردیم، مسئله‌ای نیست." یکی از گروهبان‌ها به سینه قندچی تیراندازی می‌کند و او به زمین می‌افتد و به بزرگ‌نیا با سرنیزه حمله می‌کند و شریعت‌رضوی را هم می‌کشد. سپس دانشجویان به آنها حمله می‌کنند و آنها دیگر از تیراندازی خودداری می‌کنند. سربازان متقابلاً به سایر دانشجویان در کریدورها حمله می‌کنند. آنها حتی آزمایشگاه‌ها را زیر و رو می‌کنند و لوازم آنها را می‌شکنند. بعضی از دانشجویان فرار می‌کنند و



برادر شهید قندچی فریاد زد که: برادر من کشته راه ملی شدن نفت است. برادر مرا جلوی پای نیکسون قربانی کردند. ورود نیکسون به ایران ورود خطرناکی است؛ هم تأیید حاکمیت امریکا بر ایران است و هم راه گشای بعدی سلطه سلطه گران است. از این جهت او متعلق به مردم و ملت ایران بود. او متعلق به تمام کسانی بود که با استبداد و استعمار می جنگیدند

صحبت بکنند. آقای حاج سیدرضا زنجانی تیمی دوازده نفری را مشخص کرد که یکی از آنها معلمی به نام آقاسیدمهدی لاله زاری بود. این دوازده نفر را در سه دسته چهار نفره تقسیم کردند که اینها حضوراً از خانواده شهید دلجویی کنند. از طریق آقای نصرت الله امینی که خانواده بزرگ نیا را می شناخت و از طریق آقای حسن قاسم نیا که خانواده قندچی را می شناخت، از طریق خانواده شریعتی که خانواده شریعت رضوی را می شناختند، وقت گرفتند و به منزل شهید رفتند و از آنها تجلیل کردند. برنامه شب هفت را این طور اعلام کردند که یکی از آقایان بیاید و به ما کمک کند و سخنران از طرف خانواده ها باشد. در این مورد نهضت مقاومت ملی بیانیه ای داد و از همه مردم در امامزاده عبدالله تهران دعوت نمودند. آن روز از میدان شوش، دانشجویان با بازوبندهای مشکی به طرف امامزاده عبدالله حرکت کردند، البته پلیس و تانکها اطراف امامزاده عبدالله را گرفته بودند. هر چند سرهنگ مولوی (که بعدها از هواپیما سقوط کرد) ممانعت می کرد؛ ولی یورش مردم به نحوی بود که قابل کنترل نبود. مردم از اطراف و اکناف آمده بودند. حتی دهقان هایی که در اطراف امامزاده عبدالله و ابن بابویه بودند به یاری شتافتند و در امامزاده عبدالله را با فشار باز کردند و تمام صحن امامزاده عبدالله غرق جمعیت شد. آن روز من جزء کمیته تدارک این مراسم بودم. ما تا آن روز چنین جمعیت چشمگیر اعجاب انگیزی را ندیده بودیم. چون هنوز ما مراسم تختی و مراسم دکتر قاطمی را برگزار نکرده بودیم و در نتیجه اولین باری بود که تاریخ معاصر ایران، چنین جمعیتی را به خودش می دید. تیپ همه جوان بود. چه دختر، چه پسر، چه کسبه و چه عناصر وابسته به نهضت مقاومت ملی. بیشترشان روبان های مشکی بسته بودند. خیلی از آنها هم لباس مشکی به تن داشتند. از آنجا که پلیس راهها را بسته بود و ممانعت می کرد، مردم از بیابان های اطراف امامزاده عبدالله خودشان را رسانده بودند. برادر شهید قندچی بالای چهارپایه ای رفت و ضمن تجلیل از دکتر مصدق، از همه شرکت کنندگان خواست که صلوات بفرستند و به مجددی که صلوات فرستادند سکوت و آرامش بر همه جا حاکم شد. بعد فریاد زد که: "برادر من کشته راه ملی شدن نفت است. برادر مرا جلوی پای نیکسون قربانی کردند. ورود نیکسون به ایران ورود خطرناکی است؛ هم تأیید حاکمیت امریکا بر ایران است و هم راه گشای بعدی سلطه گران است. از این جهت او متعلق به مردم و ملت ایران بود. او متعلق به تمام کسانی بود که با استبداد و استعمار می جنگیدند. در ازای این شهادت، ما خانواده های قندچی، شریعت رضوی و بزرگ نیا طلبی از مردم ایران نداریم. امید داریم که این خون و سایر خون هایی که ریخته شده راه گشا باشد تا طومار ظلم و ستم و استبداد و استعمار از خاک ایران برچیده شود." او این جملات را خیلی مختصر، مفید و زیبا ادا کرد و بعد از همه جمعیت خواست

می شوند".
این بخشنامه را به تمام دوایر و پادگان ها فرستادند. نهضت مقاومت ملی نشان داد که دست شاه در این کار دخیل بوده و او در نظر داشته یک عده را منکوب و مقهور بکند تا نیکسون بتواند آزادانه وارد ایران بشود.
آن اعلامیه نهضت مقاومت ملی و سند را دارید؟
خودش را ندارم، ولی سند و تیرهایش را دارم.
شماره نشریه "راه مصدق" را چه طور؟
آن شماره نشریه را ندارم. در سال ۱۳۶۷ از منزل من بردند.
با جسد شهید چه کردند؟
دو روز بعد، روز ۱۸ آذر خواستند جنازه ها را تشییع بکنند و بازار تهران هم تعطیل شد.

جنازه ها تا دو روز بعد در همان دانشکده فنی بود؟
نه، ابتدا به سردخانه بردند. تا فردا شب آنجا بود و بعد تحویل خانواده ها دادند تا از بیم دانشجویان، در امان مانده و به دست آنها نیفتد. درست است که جانبازان شاه در دانشگاه ریختند، ولی بعد همه دانشکده ها را تخلیه کردند. همان روز شانزدهم آذر، پلیس توسط رادیو اعلام کرد: "عده ای از دانشجویان در کلاس های درس نشسته بودند و به پلیس چهره خشنی نشان می دادند و پلیس را مسخره می کردند و این باعث شده که پلیس به واکنش بیفتد. پلیس قصد زدن دانشجویان را نداشت، ولی دانشجویان به پلیس حمله کردند و می خواستند اسلحه شان را بگیرند. پلیس در قالب دفاع این کار را کرده و قصدش زدن دانشجویان نبوده است."
این بیانیه که در رادیو خوانده شد، در روزنامه های آن زمان درج شده است؟

بله، بیانیه اش هست. نهضت مقاومت ملی از انتقال جسد شهید از پزشکی قانونی به خانواده ها مطلع شد، ولی به دلیل رعب و وحشت خانواده ها، جنازه ها را به امامزاده عبدالله منتقل کردند و آنجا دفن کردند. نهضت مقاومت ملی تصمیم گرفت که برای این سه شهید بزرگوار برنامه شب هفت برگزار کند و از این شهید تجلیل نماید. در اعلامیه ای که نهضت مقاومت ملی داد، از تمام دانشجویان سراسر ایران خواست که از فردا تا چهلم شهید بازوبند سیاه ببندند. تا هفتم شهید، دانشگاه تعطیل بشود و بعد از هفتم، دانشجویان سر کلاس های خود بروند. این کار انجام شد و همه بازوبند بسته بودند و در خیابان های تهران حرکت می کردند. شب ها بعضی از مواقع که مسابقات ورزشی بود که خودم هم از ورزشکاران آن روز بودم در مسابقه بسکتبال، تمام بچه ها را وادار کردیم که با بازوبند مشکی وارد صحنه مسابقه بشوند. اینها اثرات بسیار مثبتی در جامعه گذاشته بود. برنامه شب هفت را طوری تنظیم کردیم که حتماً از اعضای خانواده شهید

که ادای احترام بکنند و فاتحه‌ای برای تمام این شهدا بخوانند.
آن روز تا پایان مراسم در امامزاده عبدالله هیچ‌گونه درگیری نشد؟

هیچ. گوینده‌ای که جمعیت را اداره می‌کرد، یکی از رفقای قدیمی نهضت مقاومت ملی بود. او خیلی خوب اداره کرد و یکی از دانشجویان بسیار ممتازی بود که بعدها پزشک شد. پشت سر آقای قندچی، آقای ایستاده بود به نام مهندس حاج قاسمعلی که عضو جمعیت نیروی سوم خلیل ملکی بود. روی چهارپایه رفت، تمام وقایعی را که از روز شانزدهم آذرماه دیده بود شرح داد. او دانشجویی بود که همان روز از طریق آزمایشگاه فرار کرده بود و بیرون آمده بود و تا آن روز هم فراری بود. او مشاهدات عینی خود را از جریان آن روز می‌گفت. در آن روز گرچه مراسم مربوط به شهدای دانشگاه بود و دانشجویان و شخصیت‌های دانشگاهی آمده بودند، ولی چون نهضت مقاومت دستور داده بود، ما نیروهای بازار و کسبه را نیز برای آمدن به امامزاده عبدالله بسیج کردیم و می‌توانم بگویم امامزاده عبدالله چنین جمعیتی را به خود ندیده بود، چون ماشین به اندازه‌ای نبود که بتواند تمام آقایانی را که آمده بودند، به امامزاده عبدالله و برعکس به شهر برسانند. شما اگر بودید می‌دیدید که جمعیت، در گروه‌های چند نفری با هم پیاده آمدند و پیاده برگشتند. از بازوبندهایشان هم مشخص بود که برای شرکت در این مراسم آمده بودند.

از آنجا که من مسئول برنامه بودم، زودتر و پیاده رفتم، بعد از پایان مراسم با آقای عباس رادنی پیاده بازگشتیم. موقع برگشتن در محل "جوآنمرد قصاب" مرحوم احمد توانگر را دیدیم. او در عین حال که آدم چاق و سنگین‌وزنی بود، کفش‌هایش را درآورده و در کفش گذاشته بود و پیاده برمی‌گشت. چون کفش‌هایش دیگر به او اجازه راه رفتن نمی‌دادند. بازوبند مشکی هم بسته بود و به طرف میدان شوش می‌آمد، او از علاقه‌مندان دکتر مصدق و شادروان دکتر فاطمی و عضو نهضت مقاومت ملی بود. نهضت مقاومت ملی تصمیم گرفت که یاد این سه شهید را در شانزدهم آذرماه هر سال گرامی بدارد؛ ولی متأسفانه شرایط سیاسی به نحوی بود که تا پیش از سال ۱۳۳۹ به مشکلاتی برمی‌خورد. فقط در دانشکده فنی، دانشجویان رأس ساعت ۹ صبح سکوت می‌کردند و اولین بار در سال ۱۳۳۹ که خانم پروانه فروهر - که خدا رحمتش کند - سخنرانی کرد، سکوت دانشگاه شکسته شد و رسماً شانزدهم آذر روز دانشجو نامیده شد.

در سال ۱۳۳۹ هر دانشکده‌ای برنامه‌ای جداگانه داشت. در دانشکده فنی، خارقانی و عباس نراقی روی پله‌های دانشکده رأس ساعت ۹ اعلام سکوت دادند و دانشجویان که در سالن اصلی جمع شده بودند به سکوت لیبیک گفتند. ریاست دانشکده دستور داده بود هرکس غیبت کند، گزارش بدهند، ولی چون جو سیاسی در حال باز شدن بود، به آن غیبت‌ها ترتیب اثر داده نشد.

بله، روی پله‌ها می‌ایستادند و اعلام سکوت می‌کردند.

از سال ۱۳۴۰ یادبود شهدای شانزدهم آذر، تظاهرات به صورت رسمی برگزار شد. البته جلوی دانشکده هنرهای زیبا، جمشید حصیری و عباس شیبانی، در حالی که دانشجویان تمام دانشکده‌ها تجمع کرده بودند، صحبت نمودند.

بله، سال ۱۳۴۰ تظاهرات رسمی برگزار شد. خاطرات پروانه را نگاه

می‌کردم، نوشته بود که او را در آن روز بازداشت کردند. در فرمانداری نظامی آن روز به او گفته بودند: "می‌خواستی چه کار کنی؟" گفته بود: "ما می‌خواستیم یک دقیقه سکوت اعلان کنیم. اکنون هم برنامه‌مان را اینجا اجرا می‌کنیم." ملاحظه کرده بود؛ زرکشوری، عباس نراقی و ابوالحسن بنی‌صدر هم آنجا هستند.

قندچی و بزرگ‌نیا و شریعت‌رضوی عضو نهضت مقاومت و یا عضو دیگر تشکل‌ها نبودند؟

در تحقیقاتی که در آن زمان کردیم، بزرگ‌نیا نه این‌که عضو تشکیلاتی باشد، بلکه با چپ‌گرایان دانشکده فنی دوست بود و ارتباط داشت. ولی قندچی، عضو نهضت مقاومت ملی بود و با آنها همکاری می‌کرد. همچنین شریعت‌رضوی که عضو نهضت مقاومت ملی بود. تفکر ملی بسیار شدیدی داشت و از عناصری بود که در دانشگاه نشریات "راه‌مصدق" و اعلامیه‌های نهضت مقاومت ملی را پخش می‌کرد.

درباره شانزدهم آذر، شخصیت‌های هوادار دکتر مصدق چه کردند؟ چه کسانی زندان بودند و چه کسانی بیرون بودند و آنها که بیرون بودند چه عکس‌العملی نشان دادند؟

بیشتر از چهار ماه از کودتا نگذشته بود و هنوز تعداد زیادی از شخصیت‌های نهضت ملی در زندان بودند و تعدادی هم متواری بودند. در عین حال آنهایی که در ارتباط با نهضت مقاومت ملی بودند، راهنمایی‌هایی می‌کردند؛ مثل دکتر عبدالله معظمی. تنها کسانی را که ما با آنها ارتباط داشتیم، آقای اللهیار صالح و دکتر باقر کاظمی، در خارج از ایران بودند. اینها سفیر بودند، از سمت خود استعفا داده بود، ولی هنوز به ایران نرسیده بودند. مهندس حبیبی هم متواری بود. دکتر فاطمی از مخفیگاه خود از طریق آقای احمد توانگر، با نهضت مقاومت ملی تا لحظه آخر ارتباط داشت و نامه‌های زیادی نوشته که امید است منتشر شود. به همین دلیل هم وقتی احمد توانگر را دستگیر کردند، او را شدیداً شکنجه کردند. دکتر صدیقی روزی برای ما تعریف می‌کرد "من در زندان لشکر دو زرهی بودم و دیدم که آدم چاقی [احمد توانگر] را آوردند که اصلاً قادر به حرکت نبود. تمام اعضای بدنش سیاه و کبود و مجروح شده بود که من از مأموران اجازه گرفتم و با مرکور کرم زخم‌های او را پانسمان کردم."

آیادکتر فاطمی که خود دستور بستن سفارت انگلیس را داده بود، همزمان با بازگشایی سفارت از طرف رژیم شاه، پیامی به نهضت مقاومت ملی نداد؟

من به یاد ندارم. ایشان ضمن این‌که به نهضت مقاومت ملی اعتماد داشت، اما مکاتباتش را خطاب به آیت‌الله زنجانی می‌نوشت. در نامه‌ای داستان بسته شدن سفارت انگلیس را برای آقای زنجانی نوشته بود، به این مضمون که: "قبل از مجروح شدن و سفر برای معالجه، در خدمت دکتر مصدق تشخیص دادیم که عامل اصلی تحریکات در ایران، انگلیس‌ها هستند و من این - بستن سفارت انگلیس - را توصیه کردم. وقتی مجروح شدم، معاون من زیر بار مسئولیت بستن سفارت انگلیس نرفت، بعد از بازگشت از معالجه، معاونم را برکنار کرده و خودم دستور بستن سفارت انگلیس را دادم."

دکتر فاطمی در خاطراتش نوشته است: "فرمان قتل مرا کسی نداد مگر انگلیس‌ها در ایران؛ تا به خاطر بستن سفارت انگلیس از من انتقام بگیرند."